

«بیع غرری و بررسی احکام فقهی و حقوقی آن در قوانین ایران»

عاطفه حاذق

فوق لیسانس فقه و حقوق اسلامی

چکیده: پژوهش حاضر به بررسی معنی و مفهوم غرر و آثار آن در فقه و حقوق مدنی ایران پرداخته و در صدد است تا مطالب مهم و مفیدی را در اختیار محققان و جویندگان مسائل فقهی و حقوقی قرار دهد که اهم آنها عبارتند از: غرر در کتاب لغت به معنی خطر، نیرنگ و غفلت معرفی شده است. منظور از معامله غرری هم معامله ای است که توام با خطر بوده و متعاملین در زمان انجام آن معامله، نتوانند تشخیص دهند؛ این معامله سودمند است یا زیانبار. برخلاف اختلاف نظرهایی که میان علماء و اهل فن وجود دارد، مصادیق معاملات غرری معاملاتی هستند که موارد آن مجهول یا مقدور التسليم نباشند. حکم این نوع معاملات بصورت مستقل از آیات قرآن بدست نمی آید و استناد مشهور علماء، استناد به روایت نهی نبی (ص) از بیع غرری می باشد. باید متذکر شد که، هر غرری موثر در صحت معامله نبوده و باید در معاملات معوض و مربوط به مورد معامله لحاظ گردد؛ به گونه ای که موجب اتصاف عقد به آن شود. معاملات غرری در قانون مدنی، جز در موارد استثنایی محکوم به بطلان شده است و مشابه این نوع وضع در حقوق مدنی مصر و فرانسه نیز مشاهده می شود.

واژگان کلیدی: بیع، غرر، معامله، بیع غرری، معاملات مجهول

مقدمه:

از جمله قواعدی که فقیهان در بررسی صحت یا بطلان معاملات، به ویژه معاملات جدید و ابزارهای مالی معاصر به آن توجه می کنند، قاعده فقهی (نفی غرر) به صورت مطلق و یا (نفی بیع غرری) به صورت خاص است. بررسی سند و دلالت این قاعده فقهی و بیان حدود و موارد تطبیق آن، راهنمای مناسبی برای دانشجویان در استنباط احکام معاملات است و توجه به آن برای عموم محققان در حقوق و اقتصاد اسلامی، به ویژه کسانی که در طراحی معاملات جدید و ابزارهای مالی نو، در بازار پول و سرمایه، کار می کنند ضرورت دارد.

برای روشن شدن اهمیت قاعده، بحث را با چند پرسش مرتبط آغاز می کنیم.

- ۱- آیا فروش وسایل نقلیه، اثاثیه منزل، حیوانات و... هنگامی که به سرقت رود و یا مفقود گردد، صحیح است؟
- ۲- آیا فروش املاکی مانند: خانه و مغازه و دیگر اموال منقول؛ هنگامی که غاصبی آن ها را غصب کرده و بر آن ها مسلط شده، صحیح است؟
- ۳- آیا فروش اموالی که فعلاً از دسترس مالک خارج شده و اطمینانی به بازگشت آن ها نیست، چون گوسفندی که از آغول فرار کرده، کبوتری که از قفس پریده و ... صحیح است؟
- به بیان کاملتر، آیا قدرت واقعی یا اعتقادی فروشنده مبنی بر تحویل کالا به مشتری، یا قدرت مشتری در خصوص دریافت کالا و تسلط بر آن، شرط صحت معامله است؟ همین طور، آیا، قدرت مشتری بر تحویل قیمت کالا به فروشنده یا قدرت او بر دریافت مبیع، از نظر شرعی، شرط صحت معامله است؟
- ۴- آیا خرید و فروش کالایی مجهول از جهت مقدار یا کیفیت، صحیح است؟
- ۵- حکم خرید و فروش کالایی که هنگام معامله مجهول بوده و پس از معامله، ماهیت آن معلوم شود، چیست؟
- ۶- آیا خرید و فروش کالا با واگذاری تعیین قیمت آن، به تعیین قیمت یکی از متعاملین، یا شخص ثالث، صحیح است؟ یا ناگزیر باید زمان ثمن معامله معین شود؟
- ۷- اگر فروشنده بگوید: «این کالا را به قیمت خرید به تو فروختم»، آیا معامله صحیح است؟ آیا فرقی می کند که خود فروشنده، هنگام فروش، به قیمت آگاهی داشته باشد یا نه؟
- ۸- اگر فروشنده بگوید: «این کالا را به قیمت بازار به تو فروختم»، آیا معامله صحیح است و در صورت صحت، آیا فروشنده یا خریدار خیار (حق) فسخ معامله را دارند یا خیر؟
- ۹- اگر مشتری بگوید: «هر کیلو از این کالا را به فلان قیمت خریدم» و مقدار کالای خریداری شده را مشخص نکند، آیا معامله صحیح است یا خیر؟
- به بیان دیگر، آیا علم تفصیلی طرفین بر مقدار و کیفیت کالا، هنگام معامله، شرط صحت معامله می باشد یا خیر؟
- ۱۱- آیا بدون تعیین زمان تحویل کالا به مشتری، و قیمت به فروشنده، معامله باطل است یا خیر؟
- ۱۲- آیا قرار دادن خیار (حق فسخ) نامعین (از جهت زمان) برای یک یا دو طرف معامله یا شخص ثالث، معامله را باطل می کند؟

به طور کلی، آیا جایی که عوضین معامله معلوم، اما شرط آن مجهول است، معامله صحیح است یا خیر؟ در تبیین و تشریح موضوع، با مراجعه به کتاب های فقهی، خصوصاً؛ مشاهیر آنان، روشن می شود که برخی فقیهان بزرگوار، در پاسخ به سؤالات مطروحه بالا؛ به قاعده «نفی غرر» یا «نفی بیع غرری» تکیه کرده اند^(۱). بر این اساس، بحث از این قاعده و روشن کردن نقاط ابهام آن، نقش مهمی در حل مسائل فقهی و احکام معاملات در جوامع اسلامی خواهد داشت. قبل از آنکه به صورت مشروح به بیان مطالب مطروحه بپردازیم، یادآوری این نکته لازم است که، به جهت اختصار (و بیان مطلب در خصوص قاعده مطروحه در حدّ یک مقاله) بحث را از دو جهت محدود کرده ایم.

الف): بیشتر محور بحث و بررسی قاعده (نفی معامله غرری) با توجه به دیدگاه های امام خمینی می باشد و نظریات سایر بزرگان فقه، به صورت موردی مطرح شده است.

ب): قاعده «نفی غرر» در ابواب گوناگون فقهی همانند: بیع، اجاره و ... می تواند مطرح می باشد. اما، در این مقاله، بحث را در باب بیع (خرید و فروش) متمرکز کرده ایم؛ لذا، این مقاله، درباره قاعده نفی غرر مربوط به بیع بوده و بررسی موضوع با محوریت دیدگاه امام خمینی خواهد بود؛ بطوریکه، در تشریح بحث، از سه جهت (سند قاعده، معنای قاعده و برخی تطبیقات و مصادیق قاعده) بحث خواهیم کرد.

روش پژوهش:

روش پژوهش در این مقاله، میدانی و کتابخانه ای بوده و جامعه حقوقی و دادگاه های حقوقی مستقر در نظام مقدس جمهوری اسلامی را شامل خواهد بود و گاهی نیز نظر و دیدگاه توصیفی نویسنده؛ ملحوظ گردیده است.

فهرست مندرجات

- ۱- معنای غرر
 - ۲ - منظور از بیع غرری
 - ۳ - حکم بیع غرری
 - ۴ - انواع غرر
 - ۵ - موارد غرر در فقه اسلامی
 - ۶- بررسی قاعده نفی غرر از نظر سند و اعتبار
 - ۷- توضیح چگونگی نوع اضافه (بیع به غرر) یعنی (بیع الغرر)
 - ۸- خلاصه مقاله و نتایج حاصل از آن
 - ۹ - پی نوشتها و منابع
- معنای غرر:**

غرر یعنی خطر، در معرض هلاک افتادن، اسم مصدر تغیر است، گفته می شود: «غرر بنفسه تغیراً: عرضها للهلكة و الاسم الغرر»^{(۱)(۲)} چیزی که ظاهرش محبوب و باطنش مکروه باشد، جهل الحصول در معاملات را غرر گویند. ^(۳)

شرح مطلب: برای واژه «غرر»، معانی متعددی در کتاب های لغت و فقه آمده و این امر، موجب لغزش هایی در فهم حدیث شده است. گاهی یک فقیه در یک کتاب فقهی چند نظر را ارائه می کند؛ برای مثال، شیخ انصاری ابتدا سخن کسی را نقل می کند که «غرر آن احتمالی (ریسک) است که عرف از آن دوری می کند و کسی را که به آن اعتنا ندارد، سرزنش می کند»؛^(۴) سپس آن را رد کرده، می گوید: «غرر، دائرمدار آن چه ذکر شد، نیست»؛^(۵) اما خود شیخ در جای دیگر به همان دیدگاه معتقد می شود.^(۶) همین تردید در کلام امام خمینی رحمه الله نیز هست. او یک جا از گفتار شیخ انصاری مبنی بر این که به اتفاق همه، جهل در معنای غرر دخالت دارد، تعجب کرده، می فرماید: این مطلب از هیچ کتاب لغوی آشکار نیست؛^(۷) سپس در جای دیگر به همین نظر تمایل می یابد و در نهایت همان را برمی گزیند.^(۸)

به هر حال، برای واژه «غرر» معانی گوناگونی ذکر کرده اند؛ مانند خطر (ریسک)، خدعه (نیرنگ)، امری که مورد تعهد و اطمینان نباشد، امری که ظاهری فریبنده و باطنی مجهول دارد.

پیش از تعیین مقصود بیان دو نکته لازم است.

اول. برخی گمان کرده اند از آن جا که واژه «غرر» از ماده «غ ر ر» مشتق است پس همه احتمالاتی که در باره ماده «غر» هست، مانند «غرّ» به معنای «خَدَع»^(۹)، در مورد واژه غرر هم خواهد بود؛ در حالی که آشنایان به ادبیات عرب می دانند گاهی هیأت و قالب مشتق روی معنا تأثیر می گذارد؛ بنابراین نمی توان آن چه در مورد «غرّ» گفته می شود، در «غرر» معتقد شد. متقابلاً ویژگی های مفهومی «غرر» را نباید در «غرّ» جاری ساخت.

دوم. برخی از معانی متعددی که برای غرر آمده، در حقیقت به یک معنا بر می گردد و بر این اساس، امام خمینی (ره) می گوید: برای غرر و سایر مشتقات آن، معانی بسیاری چون «خدعه» ذکر شده است و معانی دیگر به همین معنا (خدعه) برمی گردد. این تفسیر از غرر، «امری که ظاهری فریبنده و باطنی مجهول دارد» یا «در معرض هلاک قرار دادن» همین طور تفسیر غرر به «خطر»، همه به معنای خدعه بر می گردد.^(۹)

محقق اصفهانی می گوید: اهل لغت برای غرر معانی متعدّد ذکر کرده اند؛ مانند غفلت، خدعه، خطر، انجام کاری که در آن ایمنی از ضرر نیست، چیزی که مورد تعهد و اطمینان نیست، آن چه ظاهری پسندیده و باطنی ناپسند دارد، و به احتمال قوی، همگی معنای حقیقی غرر نیستند. برخی توضیح معنای حقیقی، برخی بیان لازم دائم، برخی لازم غالب و برخی بیان مصداق هستند. با توجه به موارد استعمال واژه غرر، معنای نزدیک به آن، معنای خدعه است که لازم دائم آن غفلت، لازم غالب آن خطر و مصداق آن چیزی است که ظاهری پسندیده و باطنی ناپسند دارد.^(۱۰)

محقق ایروانی نیز گفته است:

می توان تمام معانی را به یک معنا، یعنی «خدعه» برگرداند.^(۱۱)

با روشن شدن معنای «غرر» به تبیین این واژه در حدیث «نهی النبی عن بیع الغرر» بر می گردیم؛ اما از آن جا که تفسیر آن در حدیث موقوف به تشخیص نوع اضافه «بیع» به «غرر» هست، بیان آن را به بعد از بحث سوم می گذاریم.

منظور از بیع غرری:

بیع غرری، آن نوع معامله ای است که، ظاهرش مشتری را گول می زند و باطن آن مجهول می باشد؛ این نوع معامله را بیع غرری گویند؛ همچنین گفته اند: آن نوع معامله ای است که، بدون تعهد و وثاقت از سوی طرفین معامله باشد. ازهری که یکی از دانشمندان شهیر در علوم اسلامی است، گوید: بیع غرر شامل بیوع مجهوله است که بایع و مشتری به کنه و اساس آن پی نمی برند. (12) (13) ایشان در کتاب عوائد الایام خود می نویسند: بیع غرر، بیعی است که، یکی از عوضین آن در خطر باشد، یعنی در شرف هلاک و معرض تلف باشد. (14)

شرح موضوع:

از توضیح سند حدیث نهی از غرر، روشن می شود که، قاعده نفی بیع غرری از نظر سند مشکل ندارد. آن چه مهم و محل بحث و گفت و گو است، معنای حدیث و به تبع آن، معنای قاعده است. باید گفت: به همان اندازه که مسأله سند قاعده روشن است، مسأله معنای حدیث و قاعده، مبهم و اختلافی است و برای توضیح حدیث و به تبع آن رسیدن به مقصود قاعده، لازم است سه مسأله تبیین شود معنای نهی، معنای غرر و این که اضافه بیع به غرر چه نوع اضافه ای است.

معنای نهی در حدیث نبوی:

آیا نهی در این روایت، نهی مولوی است و بر حرمت معامله دلالت دارد یا نهی ارشادی است؟؟ و ما را به فساد و بطلان معامله راهنمایی می کند یا بر هر دو (حرمت و بطلان) دلالت دارد؟؟ یا آن که بر هیچ یک از معانی مذکور دلالت نمی کند و نهی، نهی حکومتی است؟؟ و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با توجه به سمت حکومتی خویش، از بیع غرری نهی فرموده است؟

امام خمینی یک جا معنای اول را احتمال می دهد و می فرماید:

حمل بیع غرری بر بیع همراه با خدعه ممکن است. در این صورت باید نهی را به معنای حرمت بگیریم؛ (15)

اما در جای دیگر پس از حمل معنای غرر به غیر از خدعه چون جهل و خطر، احتمال دوم را در معنای نهی مطرح می کند (16). گروه بسیاری از فقیهان نیز همین معنا را احتمال داده اند (17).

آقای خویی نیز می گوید:

گاهی از غرر، معنای خدعه اراده می شود. در این صورت، نهی خالص در نهی تکلیفی (حرمت) خواهد بود. گروهی از اهل لغت این را ذکر کرده اند (18).

کسی معنای سوم را مطرح نکرده است. معنای چهارم را محقق نائینی به صورت احتمال مطرح کرده؛ اما در نهایت می گوید:

...الا این که معنا، خلاف دلالت سیاقی است به این بیان که سیاق کلام (همانند نظایر آن از قضایایی که در قالب این قضیه نقل شده) از این که نهی، نهی حکومتی باشد، بعید است (19).

نقد دیدگاه امام خمینی و محقق نائینی (رحمهما الله):

حضرت امام رحمه الله در علم اصول مبنایی دارند که، طبق آن باید، در این حدیث معنای چهارم را پذیرفت. وی معتقد است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان امت اسلامی شوونی دارد. یکی از آن ها، شأن نبوت و رسالت است. در این شأن، پیامبر، تبلیغ کننده احکام (اوامر و

نواهی) الهی است و اگر هم خود فرمانی دهد، ارشاد به فرمان های خدا است. شأن دوم پیامبر صلی الله علیه و آله، حکومت و ریاست است و در جایگاه حاکم و سیاستگذار، به مسلمانان امر و نهی می کند. اطاعت از این فرمان ها نیز لازم است. شأن سوم پیامبر صلی الله علیه و آله مقام داوری و حکمیت شرعی برای رفع نزاع مالی و غیر مالی مسلمانان است. وقتی مردم داوری نزاعی را نزد او ببرند، در جایگاه قاضی و حکم حکم می کند و حکمشان نافذ است.

حضرت امام رحمه الله معتقد است؛ هر چه از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنان علیه السلام با واژه های «قُضی»، «حُکِّم»، «أَمَرَ» و امثال آن ها (مانند نهی) وارد شود، مقصود از آن، بیان حکم شرعی الهی نیست؛ بلکه ظاهر این است که آنان در جایگاه فرمانروا یا قاضی فرمان داده یا حکم کرده اند و در مقام بیان حلال و حرام الهی نبوده اند (20) و بر پایه همین نظر در امثال «لاضرر و لاضرار» اعتقاد دارد که از احکام ریاستی و قضایی پیامبر صلی الله علیه و آله است و به همین جهت، ناقلان، این موارد را ضمن داوری رسول الله صلی الله علیه و آله آورده اند و حمل چنین نهی هایی بر نهی الهی (حرمت) خلاف ظاهر است (21).

به نظر می رسد در بحث حدیث نهی از بیع غرری نیز (طبق آن دیدگاه اصولی) نهی را نه به معنای حرمت یا بطلان، بلکه باید بر معنای نهی حکومتی و حکم حکومتی حمل می کردند؛ چرا که این جا نیز روایت با واژه «نهی» آمده است (22).

اعتراض به بیان محقق نائینی آن است که نقل این فقره در شمار سایر قضایای پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه قرینه ای بر بُعد احتمال چهارم است؟ به عبارت دیگر، این سیاق اگر قرینه ای بر احتمال چهارم نباشد، قرینه ای بر بُعد آن نخواهد بود؛ بلکه بر عکس، حمل نهی در روایت نبوی به معنای بطلان مشکل و بعید است؛ یعنی بر فرض هم از سیاق حدیث چشم بپوشیم بین این حدیث با احادیثی چون «لا تبع مالیس عندک» که گفته شده بر فساد بیع غیر مملوک دلالت می کند، فرق وجود دارد.

حدیث «لا تبع...» با صیغه نهی وارد شده و به بیع غیر مملوک تعلق گرفته؛ ولی دومی را عبادۀ بن صامت (23) با لسان حکایتی نقل می کند: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع الغرر»؛ بنابراین، مقایسه این دو نوع نقل صحیح نیست و از این جهت ما در روایاتی مانند «لا تبع...» معتقدیم در فساد و بطلان معامله ظهور دارند و در روایاتی با تعبیر «نهی النبی عن کذا» به اجمال و ابهام معتقد هستیم؛ البته این زمانی است که قرینه خاصی در کار نباشد؛ برای مثال، فقیهی که استناد مشهور را جبران کننده ضعف دلالت حدیث می داند، در این حدیث می تواند با تکیه بر استناد مشهور، دلالت حدیث بر بطلان و فساد معامله را ترجیح دهد و شاید سرّ این که امام خمینی رحمه الله در خصوص این حدیث از مبنای خود دست برداشته و آن را بر معنای دوم یعنی فساد معامله حمل می کند، همین باشد (24).

حکم بیع غرری:

معامله بیع غرر، به اتفاق عامه و خاصه باطل است و حدیث نبوی بر بطلان آن تصریح می نماید، بدین تعبیر که در روایت نبوی آمده است: «نهی النبی (ص) عن بیع الغرر» و در تفسیر آن به عنوان شاهد مثال گفته اند: مانند: بیع پرنده در هوا و ماهی در آب. (25) چنان که نامبرده، در کتاب المدونة الكبرى می نویسد: «غرر مفهومی است کلی که افراد و مصادیق زیادی دارد مانند جایی که ثمن یا مضمن مجهول باشد. و نیز مثل ماهی در آب و پرنده در هوا و شتر گم شده در صحرا و برده یا غلام فراری و؛ بالاخره آن چه که مردد بین سلامت و هلاکت باشد. (26)

انواع غرر:

غرر گاهی با جهل توأم است مانند عبد اَبَق (برده فراری) که صفات او مجهول است .
و گاهی بدون جهل تحقق می‌یابد؛ مثل عبد اَبَقی که صفاتش معلوم است ولی در دسترس نیست. و زمانی جهل بدون غرر محقق می‌شود مانند: مال مکیل و موزونو معدود که کیل و وزن و عدد آن معلوم نباشد. (27)

موارد غرر در فقه اسلامی:

موارد غرر در فقه اسلامی بی‌شمار است لیکن می‌توان آن‌ها را در سه مورد ذیل خلاصه نمود :

(الف) مورد نخست آن جایی است که، غرر یا خطر از جهت عدم اطمینان به امکان تسلیم باشد؛ بدین معنی که یکی از عوضین مقدور التسلیم نباشد، مانند بیع عبدفراری و پرند در هوا و ماهی در آب .

(ب) مورد دوم جایی است که، خطر از جهت عدم اطمینان به تحقق وجود مال باشد؛ یعنی وجود یکی از عوضین مورد وثوق و اعتماد نباشد. مانند: بیع «عسب الفحل» «نطفه حیوان نر» و «حبل حبله» «بچه جنینی که در شکم ناقه» (شتر) است .

(ج) مورد سوم جایی است که خطر از جهت جهل به مقدار یکی از عوضین یا جنس یا وصف آن باشد مثلاً مشتری به کمیت یا کیفیتمبیع جاهل باشد. (28)

تطبیقات و مصادیق قاعده نفی غرر در معاملات

در آغاز مقاله گفتیم: فقیهان بزرگوار برای پاسخ به سؤالاتی از قاعده نفی غرر استفاده کرده اند و یازده سؤال را به طور مثال آوردیم. در این جا با دسته بندی آن پرسش ها در سه گروه، به بررسی تطبیقات و مصادیق قاعده می پردازیم.

الف) : اشتراط قدرت بر تسلیم عوضین معامله

مشهور فقیهان معتقدند: قدرت بر تسلیم (تحويل) عوضین معامله، شرط صحت بیع است (29) و فقط عده کمی از آنان این شرط را لازم نمی دانند (30) و بیش تر قائلان به اشتراط، به حدیث و قاعده نفی غرر استناد می کنند (31) و برخی چون امام خمینی رحمه الله حکم مشهور را قبول دارند؛ اما در مقام استدلال، استناد به قاعده را نمی پذیرند (32).

با توجه به معنایی که برای حدیث و قاعده نفی غرر کردیم، به نظر می رسد استدلال به حدیث برای اشتراط «قدرت بر تسلیم عوضین» مشکل است؛ چرا که برای صحت استدلال لازم است معنای «غرر»، چیزی مانند «امر مجهول الحصول» باشد تا نهی از بیع آن، شامل بیع چیزی که علم به حصول آن در دست منقول الیه نیست، بشود، و چنین معنایی ثابت نیست؛ بنابراین در این مسأله، حق با امام خمینی است که برای اثبات اشتراط به این حدیث استناد نکرده اند.

در این جا دو نکته شایسته توجه است.

اول. امام رحمه الله در مسأله «اشتراط علم به عوضین» بر حدیث نفی غرر اعتماد می کند و اساس کار خود را اعتماد مشهور می داند؛ اما در مسأله «اشتراط قدرت بر تسلیم عوضین» با این که مشهور به حدیث استناد کرده اند، استناد آنان را تخطئه می کند؛ در حالی که اعتماد مشهور بر شرطیت قدرت اگر قوی تر از اعتماد آنان بر شرطیت علم نباشد، کم تر نیست. گویا این اختلاف روش جز تغییر نظر نباشد و شاید عبارت امام نیز به همین ناظر است که می گوید:

ما گر چه در سابق در دلالت حدیث مناقشه می کردیم، انصاف این است که پس از فهم یک سان عالمان شیعه و اهل سنت از معنای معروف و معهود این حدیث، به احتمالات دیگر اعتنا نمی شود. تأمل (33).

دوم. گاه گفته می شود: معنای حدیث، بین چند چیز مردد است. نهی از بیع شیء مجهول، نهی از بیع شیئی که با خطر توأم است، نهی از بیع شیئی که ظاهری فریبنده و باطنی مجهول دارد و ... و وقتی چنین است، مقتضای قاعده اصولی (اصالة الاحتیاط در اطراف علم اجمالی) (34) این است که از همه معانی احتمالی بپرهیزیم؛ در نتیجه، استناد مشهور برای اشتراط قدرت بر تسلیم هم صحیح خواهد بود. در پاسخ می گوئیم: یکی از معانی حدیث، «نهی از بیع شیئی است که ظاهری فریبنده و باطنی ناپسند دارد» و فروش چنین چیزی خدعه و حرام است، و به مقتضای قاعده دیگر اصولی، وقتی حکم یکی از اطراف (موارد) علم اجمالی معلوم باشد، علم اجمالی به علم تفصیلی به آن مورد، و شک بدوی به موارد دیگر تبدیل شده و به اصطلاح اصولی، «منحل» می شود؛ در نتیجه به احتیاط و پرهیز از همه موارد نیازی نخواهد بود و برای قاعده در اثبات شرط بودن قدرت تسلیم یا تحویل مجالی وجود ندارد.

ب) اشتراط علم تفصیلی به عوضین

مشهور فقیهان معتقدند: علم تفصیلی متعاقدين به مقدار و کیفیت عوضین، شرط صحت بیع است. افزون بر این که بر این مطلب، ادعای اجماع و اتفاق شده است (35). ادله ای که برای این شرط ذکر شده، چند چیز است. یکی حدیث نفی غرر است که به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.

دلیل دوم، اجماع است که آقای خویی در آن مناقشه کبروی کرده است: هر چند وجود اجماع در این مسأله مسلم است، به گمان ما مدرک حکم حدیث نبوی صلی الله علیه و آله مشهور بین فریقین است؛ بنابراین، اجماع تعبّدی نداریم (36).

صاحب حدائق نیز در اصل احراز اجماع، تردید صغروی دارد (37).

دلیل سوم، روایات خاص مانند صحیح حلبی، (38) موثقه سماعه، (39) روایت محمد بن حرمان (40) و غیر آن ها است؛ (41) اما از این روایات، اعتبار چنین علمی (علم تفصیلی) استفاده نمی شود (42). حداکثر چیزی که از این روایات استفاده می شود، اصل معلوم بودن عوضین است؛ به گونه ای که عاقلان به معامله آن ها اقدام کنند و به همین جهت، افرادی چون شیخ انصاری (43) و محقق ایروانی (44) در دلالت آن ها بر اشتراط علم تفصیلی مناقشه کرده و احتمال داده اند که روایات، اصلاً با محلّ بحث ارتباطی نداشته باشند.

حال که وضعیّت دلیل دوم و سوم روشن شد، به سراغ دلیل اول اشتراط علم تفصیلی یعنی حدیث نفی غرر بر می گردیم. شیخ انصاری، اصل در اعتبار شرط مذکور را حدیث نفی غرر می داند (45). امام رحمه الله نیز می فرماید: دلیل اشتراط پس از اجماع و عدم خلاف، حدیث نفی غرر است (46).

در جای دیگر (مسأله اعتبار علم به مبیع) می گوید:

حدیث نفی غرر و مرسله خلاف، بر آن دلالت می کند (47).

نکته قابل توجه این است که اگر کسی مثل امام خمینی رحمه الله فهم مشهور را جبران کننده ضعف دلالت روایت بدانند، در مسأله اشتراط علم تفصیلی به عوضین می تواند با استناد به حدیث نفی غرر، قائل به اشتراط باشد؛ اما اگر کسی چنین مبنایی نداشته باشد و نه تنها فهم

مشهور، بلکه فهم عالمان فریقین برای او معنای خاص و معینی از روایت را ثابت نکنند، قول به اشتراط علم تفصیلی به استناد به حدیث نفی غرر مشکل خواهد بود. آری، اگر جهل به مقدار یا کیفیت عوضین به حدی باشد که سبب صدق عنوان دیگری شود که مانع از صحت بیع است، معامله از آن جهت باطل خواهد بود؛ اما باید توجه داشت که در این صورت، علت بطلان بیع، صدق آن عنوان مزاحم است، نه نبود علم تفصیلی، و به همین جهت ما معتقدیم: اگر عنوان دیگری نباشد نمی توان به صرف نبود علم تفصیلی، به بطلان حکم کرد؛ چرا که اشتراط چنین شرطی نه به حدیث نفی غرر و نه به اجماع و نه به احادیث خاص تمام نیست.

ج) شرط کردن علم به شرایط معامله: آیا علم به شرایط معامله در صحت آن معتبر است؟ ممکن است کسی خیال کند پاسخ این پرسش به ملاحظه نوع اضافه «بیع الغرر» بستگی دارد. به این بیان که اگر اضافه از نوع اضافه موصوف به صفت باشد، منهیّ عنه در روایت مذکور، بیع غرری خواهد بود و این، همان طور که بر غرر موجود در عوضین صدق، می کند بر غرری که در عوضین نیست، اما مربوط به معامله است نیز می شود، (48) و فرقی نمی کند که غرر را به هر معنایی گرفته باشیم؛ اما اگر اضافه از نوع اضافه بیع به مبیع باشد، منهیّ عنه بیعی است که به مصداق غرر تعلق گرفته باشد و در این صورت، به موردی منحصر می شود که غرر از ناحیه عوضین باشد.

امام خمینی رحمه الله در ردّ این توهّم می فرماید:

بر فرض اختصاص حدیث به غرر در متعلق، شامل تمام انواع جهل های حاصل در آن می شود؛ حتّی جهالتی که از ناحیه خود بیع در آن حاصل می شود؛ چرا که بیع خیار سبب تزلزل در ملکیت می شود و جهالت در آن به مبیع سرایت می کند؛ در حالی که مقتضای اطلاق نهی، نهی از مطلق جهالت است؛ همان طور که بر فرض اختصاص آن به غرر در خود بیع، با اطلاقش شامل تمام جهل های حاصل در آن می شود؛ چه از ناحیه ذات یا متعلقات ذات (49)

به عبارت روشن تر، امام رحمه الله بین این که اضافه از نوع موصوف به صفت باشد یا غیر آن، فرقی نمی گذارد؛ بنابراین از نظر او همان طور که لازم است عوضین معلوم باشد باید شرط عوضین نیز معلوم باشد؛ البتّه امام در استناد به قاعده نفی غرر معتقد است: معلومیت عرفی برای نفی غرر کفایت می کند؛ گر چه علم به تمام جهات تعلق نگرفته باشد. و به همین جهت، در مسأله تعیین مدت پرداخت قیمت (ثمن) می گوید: در ثمن معامله شرط است که از نظر عرف معلوم باشد؛ به گونه ای که به دید عرف غرری نباشد؛ مانند تعیین یک ماه یا یک سال، و اطلاع از تعداد روزهای آن دو لازم نیست؛ چنان که اطلاع از تعداد مثقال های وزن های متعارف لازم نیست؛ بنابراین اگر یکی از «من» یا «کیل» های معروف نزد مردم را تعیین کنند و مثقال ها یا صاع های آن معلوم نباشد، معامله صحیح است و این مقدار از جهالت ضرری ندارد؛ زیرا در رفع غرر، علم به تمام جهات لازم نیست؛ مثل علم به کامل یا ناقص بودن ماه، و این که سال چند روز است، و حدیث نفی غرر با آن معنای معروف بین فریقین که به معنای جهالت است بر لزوم تعیین آن چه ذکر شد، دلالت می کند (50).

گذشت که اثبات اشتراط علم به عوضین و اشتراط علم به سایر امور مربوط به بیع، همه موقوف به پذیرش جبران ضعف دلالت حدیث نفی غرر به وسیله فهم مشهور یا استناد فریقین است، و اگر کسی چنین مبنایی نداشته باشد، چنین اشتراطی را نیز نخواهد پذیرفت و به همین لحاظ گفتیم: اشتراط علم تفصیلی به عوضین و به سایر امور مربوط به بیع، از نظر ما ثابت نیست.

بررسی قاعده نفی غرر از نظر سند و اعتبار:

با عنایت به مباحث فقهی مطرح شده در خصوص موضوع از سوی فقهاء عظام، بی تردید، مدرک اصلی قاعده نفی غرر، حدیث معروف «**نهی** **النبي عن بيع الغرر**»⁽⁵¹⁾ است. امام خمینی رحمه الله در بحث «اعتبار قدرت بر تحویل عوضین در خرید و فروش» از شیخ انصاری نقل می کند: ظاهر اعتقاد فقیهان شیعه این است که، آنان به اتفاق برای استدلال قاعده، به این روایت استناد می کنند⁽⁵²⁾. ظاهر گفته سید مرتضی بر مبنای آن چه که از کتاب انتصار او نقل شده⁽⁵³⁾ این است که، فقیهان اهل سنت نیز به اتفاق به این روایت استناد کرده اند⁽⁵⁴⁾.

حضرت امام رحمه الله می افزاید: طبق این نقل، شیعه و اهل سنت به این روایت نبوی استناد کرده اند. این روایت در کتاب وسائل الشیعه⁽⁵⁵⁾ و مستدرک الوسائل⁽⁵⁶⁾ با سندهای متعدد نقل شده و هیچ اشکالی در صحت استناد به آن نیست؛⁽⁵⁷⁾ به طوری که محقق نائینی آن را از مسلمات امت اسلامی دانسته است⁽⁵⁸⁾.

آیت الله خویی درباره حدیث می گوید: تردیدی در ضعف سند این روایت نیست؛ زیرا روایتی نبوی صلی الله علیه و آله است و از طریق امامان علیهم السلام تأیید نشده؛ هر چند استدلال به آن مشهور است؛ بنابراین اگر استناد مشهور فقیهان به روایت ثابت شود و از طرفی، استناد مشهور را جبران کننده ضعف سند روایت بدانیم، مطلوب ثابت است و گرنه استدلال به آن روایت صحیح نیست، و اثبات هر یک از آن دو (صغری و کبری در مسئله) جدا مشکل است⁽⁵⁹⁾. هر چند اگر بپذیریم که شهرت فتوای علماء شیعه و عامه، ضعف سند روایت را جبران نمی کند؛ به ویژه آن جا که علت ضعف، مرسله بودن روایت باشد و از طرفی، استناد مشهور به روایت هم ثابت نگردد. در خصوص این مورد، نکته بالاتری هم وجود دارد، که می توان به آن تکیه نمود و آن این است که، تأمل در سخنان بزرگان فقه، نشان می دهد؛ در استدلال به این روایت، اتفاق نظر هست و اتفاق، از شهرت بالاتر است؛ چرا که بر فرض شهرت جبران کننده ضعف سند نباشد، اتفاق نظر علماء جبران کننده ضعف سند خواهد بود.

به بیان دیگر، هر مکتبی شعارهایی دارد که با آن ها شناخته می شود و هر کس مدتی با آن مکتب مأنوس باشد، آن شعارها را می شناسد و در آن ها تردید نمی کند؛ از باب مثال، هر محقق که مدتی تاریخ، کلام یا فقه اسلام را مطالعه کند، به سخنانی برمی خورد که یقین دارد آن سخنان از پیامبر صلی الله علیه و آله است و به شبهات مطرح شده از سوی هیچ کس، گوش نمی کند؛ بنابر این، حدیث نفی غرر، از این قبیل سخنان است؛ همچون حدیث «لاضرر و لاضرار فی الاسلام» یا «الناس مسلطون علی اموالهم» و «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه».

اطمینان به روایت نفی غرر به آن اندازه است که، امام خمینی، استناد مشهور علماء به آن را، نه فقط سبب جبران ضعف سند، بلکه باعث جبران ضعف دلالت نیز می داند؛⁽⁶⁰⁾ با این که می دانیم اثبات اعتقاد به جبران ضعف سند روایت، از طریق دلالت به استناد فهم مشهور، دشوار است، خلاصه اینکه، این مطلب امام، از چیزی جز قوت استناد یاد شده حکایت نمی کند؛ همان گونه که محقق نائینی می گوید: «استناد فقیهان بر حدیث بیع غرر، ما را از بررسی سند آن بی نیاز می کند»⁽⁶¹⁾.

امام خمینی رحمه الله، همچنین، روایت دیگری را که از امیر المؤمنان علیه السلام در خصوص موضوع نقل شده و بر نفی غرر دلالت می کند، را ذکر کرده و می آورد:

از حضرت علی علیه السلام، درباره فروش ماهی در نیزار، شیر در پستان، پشم در پشت گوسفندان پرسیده شد، حضرت فرمود: «هذا كله لايحوز، لانه مجهول غير معروف يقل و يكثر و هو غرر»؛⁽⁶²⁾ «هیچ کدام از این ها جایز نیست؛ زیرا مجهول و ناشناخته و قابل کم یا زیاد شدن است و این غرر است».

امام (ره) در ادامه می فرماید:

روایاتی که بر نهی از بیع غرری مشتملند، دو قسمت هستند: یکی روایتی است که در عیون الاخبار از شیخ صدوق با سندهایی که صاحب وسایل آنها را ذکر کرده نقل شده ... و دومی، روایتی است که در مستدرک الوسائل از صحیفه الرضا علیه السلام نقل شده است⁽⁶³⁾. امام راحل (ره) درباره سندهای این دو روایت نظر نداده است؛ اما بعید نیست که نزد او این اسناد، ضعیف باشند؛ هر چند ضعف سندشان به استناد مشهور فریقین جبران می شود.

محقق نائینی و علامه حلی، حدیث دیگری را به صورت مرسل و به صورت مطلق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند که عبارت است از: «نهی النبی عن الغرر»؛ این تعبیر را فقط علامه آورده و به احتمال قوی، کلمه «بیع» از قلم افتاده است و نمی توان به نقل او اعتماد کرد⁽⁶⁴⁾. امام خمینی بر محقق نائینی اشکال گرفته و می فرماید:

پیش از علامه حلی، شیخ طوسی در کتاب خلاف در قسمت بیع، مسأله ۲۴۵ به حدیث نبوی اول، و در کتاب ضمان، مسأله ۱۳ و در کتاب شرکت، مسأله ۶، به حدیث نبوی دوم «نهی النبی عن الغرر» تمسک کرده است. همچنین در این رابطه، ابن زهره نیز، در کتاب شرکت، به حدیث نبوی دوم، مستمسک شده است. از این موضوع، روشن می شود که، عقد شرکت و ضمان، مشمول حدیث نبوی اول (نهی النبی عن بیع الغرر) نمی شوند⁽⁶⁵⁾.

به هر صورت، چه نفی غرر در غیر بیع (خرید و فروش) ثابت شود یا خیر، در نفی غرر در بیع، جای تردید نیست. حضرت امام خمینی (ره) در بحث سند قاعده، نظراتی دارد که طرح آن ها، به نظر ضروری است.

۱- تصریح ایشان به صحت استناد به روایت نبوی، نهی کننده از غرر، که با بسیاری از فقیهان موافق و با برخی مخالف است؛ نشان دهنده همراهی ایشان با مشهور فقهاست.

۲- اکثر فقیهان بر این اعتقادند که، استناد مشهور به این روایت نبوی، سبب جبران ضعف دلالت حدیث نمی شود؛ اما شیخ انصاری به جبران آن اعتقاد دارد⁽⁶⁶⁾. امام رحمه الله در این باره دو نظر دارد: یک جا می گوید:

غرر در معانی فراوانی استعمال می شود ... و برگرداندن همه معانی به یک معنا و تعمیم دادن آن به معنای مورد نظر، چیزی است که نمی توان با آن موافقت کرد، مگر این که به فهم اصحاب استناد شود و این ضعیف است ...؛ اما با این همه، متهم کردن همه فقیهان به خطا، مشکل است؛ چنان که پیروی از آنان بدون دلیل نیز مشکل است⁽⁶⁷⁾.

و در جای دیگر می فرمایند:

ما گر چه در سابق در دلالت حدیث مناقشه کردیم، انصاف این است که با فهم عالمان شیعه و سنت از معنای معروف و معهود این حدیث، به دیگر احتمالات اعتنا نکرده. تأمل⁽⁶⁸⁾.

۳- تفحص کامل امام در گردآوری روایات مربوط و اشاره به برخی از روایاتی که بسیاری از عالمان ذکر نکرده اند؛ نشان عمق تحقیق و ژرفای فتوای ایشان دارد.

۴- تحقیق از این که پیش از علامه حلی، افرادی چون شیخ طوسی و ابن زهره به حدیث نبوی دوم (نهی غرر به صورت مطلق) تمسک کرده اند؛ نشان دهنده نظریه اکثر فقهاء شیعه براین اعتقاد می باشد.

توضیح چگونگی و نوع اضافه «بیع به غرر» یعنی «بیع الغرر»:

انصاف این است که در خصوص این مطلب به صورت شایسته بحث نشده و فقط برخی از علماء، آن هم در حدّ گذرا به آن پرداخته اند؛ در حالی که بحث از آن لازم است.

بعضی از علماء آن را اضافه به مفعول دانسته اند. حضرت امام رحمه الله در ردّ سخن کسی که اضافه بیع به غرر را از نوع اضافه به مفعول می داند، فرموده است:

در این کلام، این اشکال وجود دارد که نهی پیامبر صلی الله علیه و آله به عمل متبایعین تعلّق گرفته (بیع به معنای مصدري خرید و فروش)؛ پس نتیجه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله از ایجاد بیع غرری نهی فرموده است؛⁽⁶⁹⁾

بنابراین، نزد امام؛ اضافه از نوع اضافه موصوف به صفت است. محقق نائینی نیز به این نظر تصریح کرده است:

ظاهر این است که اضافه بیع به غرر از نوع اضافه موصوف به صفت است؛⁽⁷⁰⁾

البته بین این دو بزرگوار، در واژه «بیع» اختلاف است. امام رحمه الله بیع را مصدر و محقق نائینی آن را اسم مصدر می داند⁽⁷¹⁾.

همه کسانی که در تفسیر حدیث، تعبیر «بیع غرری» را به کار می برند، به ظاهر دیدگاه امام و محقق نائینی را دارند و تعدادشان نیز بسیار است. اما در عین حال این سخن از دو جهت مشکل دارد.

اول، اضافه موصوف به صفت از باب اضافه شی به خود آن است چون صفت و موصوف در واقع یک چیزند و این خلاف ظاهر است و فقط در جایی می توان به آن ملتزم شد که قرینه قوی بر آن باشد و در این جا نه تنها قرینه بر آن نیست، بلکه قرینه بر خلاف آن است و آن این که این حدیث همراه با تعبیر دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ مانند:

نهی النبی عن بیع الحصة و عن بیع الغرر⁽⁷²⁾. نهی النبی ... عن بیع المضطر و عن بیع الغرر و بیع الثمرة قبل ان تدرك⁽⁷³⁾. نهی النبی ... عن بیع المضطر و عن بیع الغرر و عن بیع الثمار حتی تدرك⁽⁷⁴⁾.

شکی نیست که اضافه بیع به ثمره و مضطر از نوع اضافه موصوف به صفت نیست؛ بلکه در اولی یا از باب اضافه مصدر به مفعول است یا اضافه اسم به آن چه بیع بر آن واقع می شود و در هر دو حالت، مصداق غرر همان مبیع است و در دومی (مضطر) یا از باب اضافه بیع به بایع (فروشنده) است اگر مقصود از مضطر بایعی باشد که اضطرار به بیع دارد⁽⁷⁵⁾ یا از باب اضافه بیع به مبیع است اگر مقصود از آن کالایی باشد که بایع به فروش آن مضطر باشد و شاهد آن، روایت حضرت امیرالمؤمنان علیه السلام است که فرمود:

سیأتی علی الناس زمان یقدم الاشرار و لیسوا بأخیار و یباع المضطر⁽⁷⁶⁾

که مقصود از مضطر به قرینه «یباع» مضطّرّالیه و کالایی که اضطرار بر فروش آن است خواهد بود.

دوم، تفسیر «غرر» به «غرری» که در عبارت فقیهان آمده (البيع الغرری) به قرینه احتیاج دارد که در مقام نیست. چیزی که در تبیین نوع اضافه بیع به غرر می توان پذیرفت، این است که بگوییم از باب اضافه بیع به مبیع است؛ مانند اضافه بیع به ثمار یا ثمره؛ پس همان گونه که گفته می شود: «بیع الكتاب» و «بیع المصحف»، گفته می شود: «بیع الغرر» بنابراین، مقصود از غرر چیزی است که بیع به آن تعلق گرفته؛ یعنی فروش چیزی که در آن غرر هست و صدق غرر یا از آن جهت است که اصل وجود آن شیء معلوم نیست؛ چنان که ابن فارس به آن تصریح کرده (77) یا از آن جهت است که کنه و حقیقت آن مجهول است؛ چنان که از هری (بنا به نقلی) به آن تصریح کرده (78) یا از آن جهت که ظاهری فریبنده و باطنی مجهول دارد؛ چنان که ابن اثیر در نهاییه بدان تصریح کرده است (79) یا از آن جهت که ظاهری فریبنده و باطنی ناپسند دارد؛ همان طور که شهید رحمه الله آن را از برخی نقل می کند (80).

با توجه به این معنا، دلیل استناد عالمان به این روایت در بیان شرطیت «قدرت بر تسلیم» و «معلوم بودن عوضین» در قرارداد بیع، معلوم می شود؛ زیرا چیزی که قدرت بر تسلیم آن نیست یا علم به کنه آن وجود ندارد، غرر بر آن صدق می کند.

در این جا یادآوری چند نکته لازم است.

اول. در این که غرر به معنای خدعه و غفلت باشد، تردید است و این که «غرر» بر معنای غفلت و امثال آن دلالت می کند، دلیل نمی شود که «غرر» نیز به آن معانی دلالت کند و گذشت که هیأت کلمات در معانی آن ها تأثیر می گذارد.

دوم. گاهی گفته می شود: در بسیاری از کلمات اهل لغت و فقه، غرر به معنای «خطر» و «إشراف بر هلاکت» تفسیر شده است. روشن است که این دو بر اعیان خارجی (اشیاء) صدق نمی کند، در حالی که غرر بر اعیان اطلاق شده است. و بر اعیان تعبیر «خطری» و «مُشرف بر هلاک» صدق می کند.

در جواب می گوئیم: بر فرض لفظ غرر، جز با عنایت و قرینه بر اعیان خارجی صدق نکند، به معنای برگزیده ضرری نمی زند؛ چرا که مقصود از اختیار آن معنا، با توجه به خصوص واژه غرر نیست؛ بلکه با توجه به سیاق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و قراین مربوطه به آن است و به همین جهت می بینیم افرادی چون ابن فارس، زمانی که واژه غرر را معنا می کند، به «خطر» معنا می کند؛ اما وقتی به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله می رسد، آن را به «چیزی که معلوم نیست وجود دارد یا نه»، تفسیر کرده، به عبد فراری و پرنده در هوا مثال می زند؛ (81) چنان که جوهری و دیگران نیز چنین کرده اند (82).

سوم. ممکن گفته است شود: در برخی روایات، نهی از «بیع الغرر» در سیاق نهی از «بیع الحصة» آمده (83) و روشن است که مقصود از حصه، بیع نیست؛ بلکه مراد از «بیع الحصة» یا پرتاب سنگ بوسیله بایع یا مشتری برای بیان قطعیت معامله است که بین اعراب رایج بوده و یا پرتاب سنگ به وسیله مشتری برای تعیین بیع یا مقدار زمین خریداری شده، است (84). وقتی چنین شد، سیاق روایت اقتضا می کند که «غرر» نیز در «بیع الغرر» به معنای بیع نباشد.

در پاسخ می گوئیم: در زبان عرب باب مجاز (به ویژه در باب اسم گذاری) گسترده است. در بیع الحصة نیز از آن جا که سنگ در تعیین مبیع یا مقدار مبیع نقش اساسی دارد از باب مجاز، خود آن را مبیع فرض کرده اند و مانعی ندارد که در بیع الغرر نیز به این اندازه از مجاز ملتزم باشیم؛ یعنی غرر به معنای خود خطر است؛ اما از باب مجاز بر آن چه در آن خطر وجود دارد، اطلاق شده است.

خلاصه مقاله و نتایج حاصل از آن:

- در پایان، خلاصه و نتایج بحث را در ده نکته بیان می‌داریم که در آن‌ها به دیدگاه‌های حضرت امام نیز تصریح شده است.
- ۱- قواعد فقهیه از جمله ابزارهای مهم اجتهاد و استنباط احکام شرعی است و یکی از آن قواعد که مسائل بسیاری به آن ارجاع می‌شود، «قاعده نفی بیع غرر» به صورت مقید، و «قاعده نفی غرر» به صورت مطلق است.
 - ۲- اصل در این قاعده حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله است که: «نَهَى عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ.»
 - ۳- بحث از سند حدیث و به تبع آن بحث از سند قاعده، پس از آن که عالمان شیعه و سنی به آن استناد کرده‌اند و از شعارهای دین شده است، لازم نیست. حضرت امام رحمه الله نیز در این مسأله مانند مشهور عمل کرده است.
 - ۴- مهم‌ترین بحث قاعده، در معنای حدیث است، که «نهی» و «غرر» به چه معنا است و اضافه بیع به غرر چه نوع اضافه‌ای است.
 - ۵- برای «نهی» وجوهی محتمل است و این که نهی حکومتی یا نهی قضائی، باشد احتمالی قریب به ذهن است؛ به ویژه با توجه به معیاری که حضرت امام رحمه الله برای تشخیص این نوع نهی‌ها ارائه کرده است.
 - ۶- برای واژه غرر (با قطع نظر از حدیث) معانی متعددی ذکر شده که می‌توان برخی را به برخی دیگر برگرداند.
 - ۷- به اعتقاد ما، اضافه بیع به غرر در حدیث (نهی عن بیع الغرر) از نوع اضافه مصدر یا اسم مصدر به متعلق بیع است، و از نوع اضافه موصوف به صفت نیست.
 - ۸- بیش تر بلکه همه فقیهان با استناد به حدیث نفی غرر بر «اشتراط قدرت بر تسلیم عوضین»، «اشتراط علم به عوضین» و «اشتراط علم به امور مربوط به بیع»، حکم کرده‌اند. و امام رحمه الله گرچه در آغاز بحث «اشتراط قدرت» را انکار می‌کند لکن در نهایت، نظر مشهور را می‌پذیرد؛ ولی آن چه ما معتقدیم، این است که اثبات امری با روایت نبوی صلی الله علیه و آله با توجه به ابهام در مفهوم «غرر» مشکل است.
 - ۹- اشتراط قدرت بر تسلیم عوضین، اشتراط علم تفصیلی به عوضین و امور مربوط به بیع، به آن گونه که از کلام عالمان استفاده می‌شود، به دلیل محکمی مستند نیست.
 - ۱۰- اگر مبنای «جبران ضعف دلالت به وسیله استناد مشهور» را نپذیریم، شوکت قاعده نفی غرر و آثار فقهی آن فرو می‌ریزد؛ اما اگر آن مبنا را قبول کنیم تکیه گاه مهمی برای پاسخ مسائل بسیاری خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- لسان العرب، ذیل «غرر»، ج ۵، ص ۱۳.

۲- الصحاح، ج ۲، ص ۷۶۸.

۳- شهید اول، القواعد، ج ۲، ص ۱۳۷.

- ۴- کتاب البیع، ج ۳، ص ۲۰۷
- ۵- همان، ص ۲۳۸.
- ۶- نائینی: المكاسب و البیع، ج ۲، ص ۴۷۰
- ۷- آیت الله خویی: مصباح الفقاهه، ج ۵، ص ۲۵۹.
- ۸- نائینی: المكاسب و البیع، ج ۲، ص ۴۷۰.
- ۹- امام خمینی: الرسائل، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۰.
- ۱۰- همان، ص ۵۵.
- ۱۱- وسائل الشیعه، آداب تجارت، باب ۴۰، ح ۳؛ مستدرک الوسائل، آداب تجارت، باب ۳۱، حدیث ۱؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۱۷۶ و ۱۶۸ و ۱۵۷ و ۷۴؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۷۴، ح ۳۳۷۶ و ...
- ۱۲- النهایه، چاپ ایران، ۱۲۶۹ ه.ق. ماده «غرر».
- ۱۳- تاج العروس، ج ۳، ص ۴۴۳.
- ۱۴- احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر، عوائد الایام، ص ۲۹.
- ۱۵- مصباح الفقاهه، انتشارات وجدانی، ج ۵، ص ۲۵۶؛ وسایل الشیعه، کتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب ۴۰، ح ۳.
- ۱۶- البیع، ج ۳، ص ۲۳۸.
- ۱۷- المكاسب و البیع، ج ۲، ص ۴۶۷؛
- توجه امام خمینی** در این سخن به سندهایی است که در وسائل الشیعه آمده است؛ البتّه این سندها خالی از اشکال نیستند، مگر آن که گفته شود: این روایت در صحیفه امام رضا علیه السلام آمده و آن صحیفه، کتابی مشهور است و انتساب آن به امام علیه السلام جای تأمل ندارد؛ پس به بررسی سند خود روایت نیازی نیست. (ر.ک: وسائل الشیعه، کتاب طهارت، ابواب وضو، باب ۵۴، ح ۴.)
- ۱۸- البیع، ج ۳، ص ۲۰۴
- ۱۹- همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.
- ۲۰- المكاسب و البیع، ج ۲، ص ۴۶۷؛
- ۲۱- البیع، ج ۳، ص ۲۳۶.
- ۲۲- شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.
- ۲۳- امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۶.

- ۲۴- همان، ص ۲۳۸.
- چاپ دارالمنار، ۱۳۶۷ هـ ج ۴، ص ۲۵۱.
- ۲۶- المدونه الكبرى، چاپ مصر، ۱۳۲۳ هـ ج ۱۰، ص ۳۸.
- تألیف شهید اول، ص ۲۵۳.
- ۲۸- عوائد الايام، ص ۲۹-۳۱.
- ۲۹- شاهد این احتمال روایت نبوی «نهی عن بیع المضطرين» است (وسائل الشیعه، آداب تجارت، باب ۴، ح ۲ و ۴)
- ۳۰- مستدرک الوسائل، آداب تجارت، باب ۳۱؛ البته اگر به جای بیاع، بیایع باشد شاهد نخواهد بود.
- ۳۱- ابن فارس: معجم مقاییس اللغة، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ج ۴، ص ۳۸۱.
- ۳۲- ابن اثیر: النهایه، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ج ۳، ص ۳۵۵.
- ۳۳- همان.
- ۳۴- شهید اول: القواعد و الفوائد، انتشارات مفید، قم، ج ۲، ص ۱۳۷، قاعده ۱۹۹.
- ۳۵- معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۸۱.
- ۳۶- جوهری: الصحاح، انتشارات دار العلم، بیروت، ج ۲، ص ۷۶۸.
- ۳۷- کنز العمال، ج ۴، ص ۷۴؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳.
- ۳۸- ابن منظور: لسان العرب، ماده حصی.
- ۳۹- شیخ انصاری در کتاب مکاسب بر این مطلب ادعای اجماع می کند (مکاسب، ص ۱۸۵)
- ۴۰- مانند آیت الله خویی، مصباح الفقاهه، ج ۵، ص ۲۶۷.
- ۴۱- شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۸۵.
- ۴۲- امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۷.
- ۴۳- همان، ص ۲۳۸.
- ۴۴- اگر در جایی اصل تکلیف مسلم، اما موارد آن مردد بین دو یا چند چیز باشد، باید احتیاط، و از همه آن ها پرهیز؛ کرد مثل جایی که انسان می داند یکی از دو لیوان آب نجس شده است. در این صورت باید، به سبب نهی از استعمال نجس، احتیاط کرده، هر دو لیوان را کنار گذاشت.
- ۴۵- عبادۀ بن صامت ناقل داوری های نبی اکرم صلی الله علیه و آله است.
- ۴۶- آیت الله خویی: مصباح الفقاهه، ج ۵، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.
- ۴۷- بحرانی: الحقائق الناظره، دار الکتب الاسلامیه، قم، ج ۱، ص ۱۶۸.
- ۴۸- وسائل الشیعه، ابواب عقد بیع، باب ۴، ح ۲.
- ۴۹- همان، باب ۵، ح ۷.
- ۵۰- همان، ح ۴.
- ۵۱- شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۸۵ و ۱۸۹ و ۱۹۰؛ امام خمینی: کتاب البیع، ج ۲، ص ۲۰۲.

- ۵۲- ر.ک: شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۸۵.
- ۵۳- ر.ک: الجوامع الفقهیه، الانتصار، ص ۱۸۸.
- ۵۴- امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۴.
- ۵۵- ارشاد الطالب، انتشارات مهر، ج ۳، ص ۱۸۱.
- ۵۶- مستدرک الوسائل، کتاب تجارت، باب ۳۱، ج ۱.
- ۵۷- امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۴.
- ۵۸- امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۴؛ مکاسب و البیع ...، مؤسسه نشر اسلامی، ج ۲، ص ۴۶۷؛ آیت الله حکیم: نهج الفقاهه، ص ۳۹۵.
- ۵۹- همان، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.
- ۶۰- المستمسک علی العروة الوثقی، ج ۱۴، ص ۴۰۴.
- ۶۱- البیع، ج ۳، ص ۲۳۶.
- ۶۲- شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.
- ۶۳- امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۶.
- ۶۴- همان، ص ۲۳۸.
- ۶۵- المغنی (ابن قدامه) چاپ دارالمنار، ۱۳۶۷ هـ ج ۴، ص ۲۵۱.
- ۶۶- المدونه الكبرى، چاپ مصر، ۱۳۲۳ هـ ج ۱۰، ص ۳۸.
- ۶۷- کتاب القواعد، تألیف شهید اول، ص ۲۵۳.
- ۶۸- عوائد الايام، ص ۲۹-۳۱.
- ۶۹- شیخ انصاری: مکاسب ص ۱۸۹ و ۱۹۰؛ امام خمینی: البیع، ص ۲۳۷ و ۲۴۳.
- ۷۰- کتاب البیع، ج ۳، ص ۲۸۳.
- ۷۱- شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۸۵.
- ۷۲- همان، ص ۱۸۶.
- ۷۳- همان، ص ۲۰۸.
- ۷۴- امام خمینی: البیع، ج ۳، ص ۲۰۵.
- ۷۵- همان، باب ۴ و ۵ سایر روایات. همان، ج ۵، ص ۳۳۵.
- ۷۶- بلکه ممکن است از برخی روایات دیگر خلاف آن استفاده شود (همان، باب ۸) همان باب، ج ۳، ص ۲۰۴.
- ۷۷- شیخ انصاری: مکاسب، ص ۱۹۰. شیخ محمدحسین اصفهانی: حاشیه مکاسب، مجمع ذخائر اسلامی قم، ج ۱، ص ۳۰۰.
- ۷۸- ایروانی: حاشیه مکاسب، انتشارات رشديه، تهران، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۸.
- ۷۹- شیخ انصاری، مکاسب، ص ۱۸۹ و ۱۹۰. کتاب البیع، ج ۴، ص ۲۱۰.
- ۸۰- کتاب البیع، ج ۳، ص ۲۳۸. مکاسب و البیع، ج ۲، ص ۴۶۸.

- ۸۱- همان، ص ۲۴۳ و ۴۷۰.
- ۸۲- محقق اصفهانی: حاشیه مکاسب، ج ۱، ص ۳۲۶.
- ۸۳- امام خمینی: البیع، ج ۴، ص ۲۱۱.
- ۸۴- مستدرک الوسائل، آداب تجارت، باب ۳۱. همان، ج ۵، ص ۳۳۴ و ۳۳۵.